

بقلم: آقای محمد ضیاء هاشترودی

الفاظ و معانی

۳ (*)

۲۰- از اشعار معروف حافظ

در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند
 میدانیم که در تربیت طوطی برای سخن گفتن رسم آنست که او را در جلو آینه نگاه داشته شخصی را پشت آینه مخفی میدارند و آن شخص کلمات را تلفظ میکند و طوطی که عکس خود را در آینه دیده و طوطی دیگر میندازد او را منبع آن کلمات خیال کرده بحرف درمی آید در شعر حافظ استاد ازل را تشبیه بان شخص مخفی نموده و خود را طوطی صفت گفته است بنا بر این باید در جلو آینه باشد نه در پس آینه پس وجهی نمی‌ماند مگر اینکه بگوئیم شعر در ابتدا مثلاً (در بر آینه) سروده شده سپس از طرف نساخ بیسواد مورد تحریف و تصحیف واقع گشته است،

۲۱- از شاهنامه فردوسی

دهان گر بماند ز خوردن تپی
 از آن به که ناساز خوانی نهی

در انتهای اشعار منقوله از دقیقی دیده میشود بدین ترتیب

دقیقی رسانید اینجا سخن	زمانه بر آورد عمرش زبن
ربودش روان از سرای سبج	از آن پس که بنمود بسیار رنج
بگیتی نماندست از او یادگار	مگر این سخنهای ناپایدار
ز فردوسی اکنون سخن یادگیر	سخنهای پاکیزه و دل پذیر
چو این نامه افتاد در دست من	بماهی گراینده شد شست من
نگه کردم این نظم و سست آدمم	بسی بیت ناستند رست آدمم
من اینرا نوشتم که تا شهریار	بداند سخن گفتن نابکار
دو گوهر بدین بادو گوهر فروش	کنون شاه دارد بگفتار گوش
سخن چون بدین گونه بایدت گفت	مگوی و ممکن طبع بارنج جفت
چو طبعی نداری چو آب روان	میر دست زی نامه ی خسروان

(*) دنباله مقالاتی است که سابقاً در مجلات دانش سال اول و دوم انتشار یافته

است بهمین عنوان

دهان گر بماند زگفتن تهی از آن به که ناسازخوانی نهی

شعر آخردرهمه نسخ شاهنامه (زخوردن) نقل شد است

در آن صورت لفظ «خوان» را در مصراع دوم بمعنای (سفره) گرفته اند یعنی سفره ناساز آماده کنی لیکن آماده کردن سفره ناساز لازمه اش خوردن نیست در صورتیکه میگوید اگر دهان فاقد گفتار باشد بهتر از آن است که خواندن و سرآمدن ناساز آغاز کنی و انگهی سفره ناساز محتاج تفسیر دور و درازی است که باطبع سازگار نیست شعر نهم از ابیات منقوله عیناً شامل همین معنی میباشد علاوه بر این این مضمون از طرف بیشتر شعرا بالحن دیگر سروده شده است مثلاً هنجو چهری میگوید:

شعر ناگفتن به از شعری که باشد نادرست بچه نازدن به از ششماهه افکندن چنین و سعدی میگوید:

زبان بریده بکنجی نشسته صم بکم به از کسی که نباشد زبانش اندر حکم
یعنی کسیکه مهملات بسراید و زبانش در اختیار نبوده و گفتارش با محل و مقام سازگار نباشد و پرت و پلا بگوید.

۲۲- از کتاب طبیات سعدی

شربت شهد آفرید از مگس نحل نخسل تناور کند ز دانه‌ی خرما
در تمام نسخ از چاپهای مختلف همین گونه ضبط شده است در صورتیکه اگر اندکی دقیق شویم در مییابیم که فعل ماضی (آفرید) در مصراع اول با فعل مضارع یا حال (کند) در مصراع دوم مطابقت ندارد هر چند ضرورت شعری در این موارد بداد شعرا میرسد ولی در جائیکه احتیاج بضرورت شعری نباشد البته معقول تر خواهد بود این بنده را عقیدت آنست که سهوی از نویسنده لفظ (آفریند) مضارع را تبدیل بلفظ (آفرید) با حذف نون کرده است و مصراع اول چنین بوده است

شربت شهد آفریند از مگس نحل که بخوبی با مصراع دوم سازگار میشود
و احتیاج بمراجعه و دست برداشتن (ضرورت شعری) نمیشد

۲۳ - در کتاب منتخبات شاهنامه با تمام مرحوم فروغی برای دبیرستانها در صفحه ۱۳۴
سطر ۸ میبینیم:

بخساک افکنند نا رسیده ترنج
هنرمند گوئیمش از بیهنر؟

- اگر تند بادی بر آید ز کنج
ستمکاره خوانیمش ارداد گر؟

در تفسیر شعر اول اینطور نوشته اند :

معنی این دو بیت اینست که اگر بادی از گوشه بوزد و ترنجی نارس را بپاک افکند
آیا باید این را داد بدانیم یا بیداد و آیا هنر مندیست یا عیب
ظاهر آنست که لفظ (کنج) را با ضمه‌ی کاف عربی خوانده اند (ترنج) را با ضمه‌ی
راء قرائت کرده اند در صورتیکه اقتضای لفظ (کنج) را با فتحه‌ی کاف فارسی و (ترنج)
را با فتحه‌ی راء میخواندند و شعر فردوسی را ضایع نمیفرمودند.

در ادبیات عرب جز و خرافات جاریه موجود است که تمام بادهای جهان در (کنج)
یا خزانه ای جمع است و هر وقت خداوند بخواهد بادی در جهان بوزاند در آن گنج
را بوسیله ملکی باز میکند و آن با درادر جهان رها میسازد و آن فرشته دائم
موکل آن گنج میباشد چنانکه سعدی بدین خرافه اشارت میفرماید :

فرشته ای که وکیل است بر خز این باد چه غم خورد که بمیرد چراغ پیرزنی
بس معنای صحیح شعر چنین می شود

اگر تند بادی از خزانه باد هارها شود و ترنجی را بپاک بیندازد آیا این عمل عدالت

شمرده میشود یا ظلم

نکته دیگر در این شعر آنست که لفظ اگر مخفف شده و بجای «یا» استعمال شده
است که از عجایب شعر است و در هیچ کجا بجز همین شعر فردوسی دیده نشده است و
در فرهنگها هم لفظ «ار» را بجای «یا» ضبط نکرده اند گمانم چنانست که در این شعر نیز
تحریف شده است و صحیح آن چنین است

ستمکاره خوانیمش یا دادگر هنرمند گوئیمش یا بیهنر

درد و لفظ (خوانیمش) و (گوئیمش) حرف میم ساکن است و همچنین (ش) بنا بضرورت

شعری، بدیهی است این ضرورت نسبت بضرورت اولی سبکتر میباشد

۲۴- در کتاب مغنی اللیب

در تحقیق کلمه (بید) این شعر مثال آورده شده

عمداً فعلت ذاك بیدانی اخاف ان هلسکت ان ترنی

مصراع اول از حیث وزن شعر خلل دارد یعنی بحر دوم مصراع یکی نیست تصور

همینکند ابتدا این طور بوده است

فعلت ذاك عمداً بیدانی
 اخاف ان هلكت ان ترنی
 شکفتی در اینست که در تمام نسخ چاپی مختلف همین شعر مغلوط و دارای خلل است
 اشتباه دیگری که در مغنی دیده میشود آن است که فعل (رن یرن) را از باب نصر ذکر
 کرده در صورتیکه در فرهنگهای معتبر یا غیر معتبر همه جا (رن) (یرن) از باب
 (ضرب یضرب) ضبط گردیده است

۲۵ - در کتابچه (مباحث صرفی و نحوی) تالیف آقای مجتبی مینوی مذکور است:

« در عربی قبول بمعنی قبول کننده استعمال شده است »

بدون استناد به هیچ فرهنگ معتبری • بفحوای (الجواد قدیکبو) ظاهر آنست
 که اشتباهی دامنگیر نویسنده مشارالیه گردیده است شاهد مثالی که برای ادعای خود
 آورده اند عبارت «قبولا للعدراى قابلا للعدر» میباشد از کتاب لباب الاداب باید دانست که اگر
 ما حاصل دو جمله یا دو عبارت در نطق یکسان باشد دلیل نمیشود که اجزاء کلام یا جمله
 نظیر بینظر یکسان باشند مثلاً اگر بگوئیم «قبولا للعدر» یعنی (از راه قبول عذر)
 یا (از باب قبول عذر) لازم نمی آید که کلمه (راه) در عبارت اول با کلمه (باب) در عبارت دوم یک
 معنی استعمال شود بنا بر این باید گفت مآل دو عبارت یکست بدون تجزیه بقیه دارد

هان تا بخرابات مجازی نای
 تا کار قلندری نسازی نای
 اینجاره رندان سراندازان است
 جانبازانند تا نبازی نای

مهستی

در چیز از بزم میخواران مرا افتاده خوش صائب
 زیبا افتادن ساقی بسر غلتیدن مینا

صائب